



درس فارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مسئله اول
موضوع جزئی: تزییل: احکام اجتهاد
تاریخ: ۱۰ آبان ۸۹
مصادف با: ۲۴ ذی القعدة ۱۴۳۱
جلسه: ۲۵

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه مباحث گذشته:

بحث در این بود که اجتهاد فی نفسه چه حکمی دارد، یعنی با قطع نظر از اینکه عدل احتیاط و تقلی د باشد حکم اجتهاد چیست؟ عرض شد که در دو جهت بحث می کنیم یکی حکم اجتهاد به لحاظ عمل نفسه و دیگری در اجتهاد به لحاظ رجوع دیگران بحث می کنیم. بحث در جهت اولی بود که اجتهاد به لحاظ عمل خود شخص چه حکمی دارد یعنی آیا لازم است کسی برای اینکه عمل خودش یک عمل قابل قبولی باشد برود و اجتهاد و استنباط کند و احکام شرعیه مربوط به اعمال خود را استنباط کند، به مقتضای حکم عقل در این رابطه رسیدگی شد.

اما از نظر شرع عرض شد که اقوال و آرا مختلف است که پنج قول اشاره شد و عرض شد که در صدد بررسی یکایک اقوال نیستیم که ادله آنها را مورد نقد و ارزیابی قرار دهیم. بلکه ادله شرعیه ای که می تواند در این باره مورد رسیدگی قرار بگیرد ذکر می کنیم.

بعضی خواسته اند وجوب اجتهاد را از باب وجوب نفسی تعلم ثابت کنند یعنی اجتهاد را به عنوان یک مصداقی بارز از مصادیق تعلم قرار دادند.

ادله وجوب تعلم:

در اینجا هم به آیات استناد شده و هم به روایات:

آیات:

آیه اول: «و ما أرسلنا من قبلك إلا رجالاً نوحی إلیک فا سئلوا أهل الذکر إن کنتم لاتعلمون»^۱ ما قبل از شما نفرستادیم مگر کسانی را که به آنها وحی کردیم، این قسمت آیه در اینکه خطاب به چه کسی است «ما أرسلنا من قبلك إلا رجالاً نوحی إلیک» بعضی مانند علامه احتمال داده اند که مخاطب به این آیه پیامبر (ص) است البته بعضی ها هم احتمال داده اند که خطاب به مشرکین باشد. این قسمت محل بحث نیست. در ادامه آیه آمده «فاسئلوا أهل الذکر إن کنتم لاتعلمون» از کسانی که اهل ذکر هستند سؤال کنید. در مورد اهل ذکر هم احتمالاتی داده شده است: یکی اینکه اهل ذکر کسانی هستند که از اخبار گذشته مطلع می باشند، احتمال دیگر اینکه مراد مسیحیان و یهودیان هستند و احتمال دیگر اینکه خود پیامبر (ص) و

۱. نحل/۴۲.

ائمه (عليهم السلام) هستند. اقرب و اولی خود اهل بیت (عليهم السلام) هستند البته این جهت در بحث ما خیلی تأثیری ندارد اصل مسئله و استدلال به این آیه مربوط به «فاسئلوا» است که امر است و دلالت بر وجوب سؤال می کند و این سؤال کردن برای تعلم است یعنی در واقع امر شده به یادگیری ، سؤال و پرسش به عنوان یک راه یادگیری می باشد بنابراین، امر به یادگیری ظهور در وجوب دارد پس وجوب سؤال و وجوب تعلم از این آیه فهمیده می شود.

آیا واقعاً به استناد این آیه تعلم وجوب نفسی مولوی پیدا می کند؟ حق این است که این آیه دال بر وجوب نفسی تعلم نیست بلکه مستفاد از آیه وجوب ارشادی است یعنی ارشاد به آنچه در بین عقلا رایج است که چیزی را که نمی دانند سؤال می کنند یعنی سیره عقلا این است که اگر چیزی را ندانند سؤال می کنند و آیه هم ارشاد به این می کند. قرینه بر اینکه این وجوب و این لزوم ارشادی است یعنی در واقع ارشاد به حکم عقل یا عقلا صورت می گیرد در ذیل آیه است که می گوید «إن کنتم لاتعلمون» اگر نمی دانید سؤال کنید یعنی اگر سؤال نکنید برای شما علم حاصل نمی شود، علم با سؤال پیدا می شود این یک امری است که با تأمل در آیه معلوم است. آیه نمی خواهد بگوید سؤال کردن فی نفسه ثواب بر آن مترتب است و ترک سؤال مستلزم استحقاق عقوبت است بلکه در مقام بیان این است که چیزی را که نمی دانید سؤال کنید و با سؤال رفع جهل می شود. که عقل و سیره عقلا به این حکم می کند لذا به هیچ وجه نمی شود از این آیه وجوب نفسی مولوی را استفاده کرد.

آیه دوم: «و ما كان المؤمنون لينفروا كافة فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و لينذروا قومهم إذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون»^۲ از این آیه خواسته اند وجوب نفسی تفقه و تعلم را استفاده کنند، یعنی یک وجوب مولوی نفسی که خود تعلم و تفقه دارای ثواب است و ترک تعلم و تفقه مستلزم عقاب است.

ببینیم این آیه وجوب نفسی را اثبات می کند. طبق این آیه لازم نیست همه مردم به جهاد بر وند بلکه باید یک گروهی هم به محضر پیامبر (ص) به مدینه رفته و به تفقه پردازند تا وقتی به نزد قوم خود برمی گردند آنها را انذار کنند «لعلهم يحذرون» چه بسا و امید این است که آنها متحذر بشوند. بعضی از این آیه استفاده وجوب نفسی تعلم کرده اند. می گوید ببینید چرا عده ای نمی روند تفقه در دین کنند این در واقع دلالت بر لزوم تفقه در دین می کند که بعد وقتی برگشتند قوم خود را انذار کرده تا آنها هم متحذر شوند. آیا این آیه دلالت بر وجوب نفسی تعلم دارد؟

در اینجا به نظر می رسد که «ليتفقهوا في الدين» دلالت بر وجوب تفقه و تعلم ندارد یعنی این آیه وجوب نفسی مولوی را برای تعلم و تفقه ثابت نمی کند. شاهد آن هم دو نکته است:

اول: اینکه لينذروا قومهم «تفقه کنند تا قوم خود را انذار بکنند، اینکه این مطلب را می گوید این نشان دهنده این است که تفقه و تعلم به عنوانها لازم نیست یعنی این چنین نیست که بخاطر خود تعلم و تفقه حکم به وجوب شده باشد، این

مطلب نشان دهنده این است که امر ارشادی است که اگر کسی تفقه بکند این برای انذار قوم است و برای اینکه کاری بکند که آنها متحذر بشوند است نه اینکه خود تفقه لازم باشد.

دوم: غایت و جوب تفقه تحذر قوم قرار داده شده، درست است که می‌گوید «لیتفقهوا فی الدین لینذروا» اما انذار و غایت آن متحذر شدن قوم است «لعلهم یحذرون».

آیا نفس تحذر مطلوبیت دارد یا نه؟ تحذر فی نفس و بدون عمل که مطلوبیت ندارد. آنچه که مطلوب است عمل به احکام است، تحذر قوم باید به صورت عمل به احکام نمایان بشود. پس غایت تفقه عمل به احکام است که اگر این غایت باشد دیگر حرف از وجوب تعلم نمی‌توان گفت.

البته ممکن است که قرینه اول و دوم را بگویید که یک چیز است و هر دو بر یک مطلب دلالت دارد و آن اینکه تفقه موضوعیت ندارد و لزوم نفسی ندارد. بهر حال هر دو می‌توانند قرینه شوند به اینکه تفقه وجوب نفسی ندارند.

سؤال: در آیه «وکتب علیکم الصیام» هم آخرش «لعلکم یتقون» ذکر شده پس آن هم باید وجوبش نفسی نباشد. استاد: فرق این است که در آنجا که می‌گوید کتب علیکم الصیام» دیگر چیزی غایت برای صیام ذکر نشده است یعنی صیام مقدمه‌ای برای چیز دیگر قرار داده نشده است، یا بطور طبیعی صیام مسیر برای چیز دیگری نیست اما در اینجا کسی که چیزی را یاد می‌گیرد برای دیگران نقل می‌کند و انذار قوم یک امر عقلایی است یا اینکه انذار قوم غایت برای تعلم و تفقه است. نتیجه انذار هم تحذر است تفقه طریق برای آنها است. تحذر هم با تقوی فرق دارد، آنجا غایت تفقه در واقع عمل به احکام است ولی اینجا غایت صیام، تقوی است تقوی امری درونی است که در مورد همه واجبات وجود دارد. پس همین که بگوییم واجب طریقی است یعنی دیگر واجب نفسی نیست و مؤاخذه بر ترک واجب غیری نیست واجب نفسی است که بر ترک آن انسان مؤاخذه و عقوبت می‌شود.

لذا ما اگر آیات را بررسی کنیم در آیات مطلبی که بتواند اثبات وجوب نفسی تعلم و تفقه کند و به تبع آن اجتهاد به عنوان یکی از مصادیق تعلم واجب شود، نداریم. آنچه که آیات اثبات می‌کند این است که وجوب تفقه و تعلم به نحو وجوب ارشادی است.

اما روایات:

اخباری که در مورد تعلم و تفقه وارد شده است در ابواب مختلف بسیار زیاد است که به بعضی از اینها اشاره می‌کنیم.

مرحوم کلینی یک بابی را به نام «باب فرض العلم و وجوب طلبه و الحث علیه» در کتاب فضل العلم ذکر کرده و نه روایت آورده که بعضی از این روایات ظهوری در وجوب نفسی دارند اما بقیه ظهور در وجوب نفسی ندارند.

روایت اول: که طلب العلم را به عنوان فریضه ذکر کرده است از جمله این روایت «عن أبی عبدالله (ع): طلب العلم فریضةٌ علی کل مسلم الا إنَّ الله یحب بغاة العلم»^۳ از امام صادق (ع) وارد شده است که طلب علم بر هر مسلمانی واجب است و بدانید خداوند تبارک و تعالی بغاة العلم را دوست دارد، (بغاة جمع باغ به معنای طلاب العلم مثل هداة که جمع هاد است). کلمه فریضة ظهور در وجوب دارد، آیا این روایت دلالت بر یک وجوب نفسی مولوی می‌کند؟

نکته: هنگامی که روایتی را بررسی می‌کنید ذهن را باید از قرائن خارجی خالی کرده بگویید من باشم و این روایت و هیچ چیز دیگری نباشد، این روایت در مقام بیان چه چیزی است و بعد در مقام جمع، ادله را با هم در نظر بگیرید و نتیجه بگیرید.

به نظر ما اینگونه دلالتی ندارد، این جمله ی «الا إنَّ الله یحب بغاة العلم» قرینه است بر اینکه فریضة که در صدر روایت ذکر شده برای بیان اهمیت طلب است، امام در ذیلش می فرماید که خداوند طالبین علم را دوست دارد، در حالی دوست داشتن در کتاب زیاد ذکر شده است مانند «إنَّ الله یحب الصابین» و امثال این آیه زیاد است. از این می‌توان فهمید که در واقع می‌خواهد یک اهمیتی را برای طلب علم ذکر کند و علم یک مطلوبیت نفسی دارد و این غیر از لزوم است و این قرینه است بر اینکه این یک کمال است.

سؤال: در بعضی آیات مانند «إنَّ الله یحب من یقاتل فی سبیل الله» معنای وجوب و لزوم و وجوب نفسی دارد و امکان اینکه معنای لزوم از آن فهمیده شود وجود دارد؟ صرفاً از تعبیر «یحب» نمی‌توان استفاده مطلوبیت و کمال کرد. استاد: بله نمی‌خواهیم بگوئیم یحب همه جا به این معنی استعمال شده ولی ظهور کلمه یحب چنانچه قرینه خاصی بر لزوم نباشد در مطلوبیت و رحجان است و این منافاتی ندارد که در بعضی موارد از آن اراده لزوم شود. بعد هم اصلاً فرض می‌کنیم این روایت ظهوری در مطلوبیت ندارد بلکه ظهور در لزوم و وجوب دارد چون یک روایت دیگری است که خالی از این ذیل است و در آنجا نمی‌توان این توجیه را کرد.

روایت دوم: روایت دوم را ببینید: «عن ابی عبدالله (ع) قال: طلب العلم فریضةٌ»^۴ این روایت ذیلی ندارد و ظهور در وجوب دارد و مانند چند روایت دیگر هم هست که فریضة بکار برده و فریضة ظهور در وجوب دارد، بالاخره اگر آن روایت را هم ما با مسئله «یحب» توجیه بکنیم سایر روایات را چگونه توجیه کنیم؟

بالاخره چند روایت داریم که «طلب العلم فریضة» دارند و این ظهور در وجوب دارد اینها را چه باید کرد آیا اینها ظهور در وجوب نفسی دارند؟ این را یک تأملی بفرمائید. بقیه روایات را هم إن شاء الله بررسی کنیم. والحمد لله رب العالمین.

۳. اصول کافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب اول، حدیث ۱.

۴. اصول کافی، کتاب فضل العلم، باب اول، حدیث ۲.